



● در ادامه:

بیان خاطراتی از حجت الاسلام والمسلمین محمدی گلپایگانی درباره شهید بابایی، بسیار شنیدنی است. نحوه آشنایی ایشان با شهید بابایی و درک شخصیت واقعی و دوست‌داشتنی این شهید بزرگوار از جانب ایشان و همچنین بیان خاطرات ناب، زیبایی خاصی دارد.

گفت‌وگو با حجت الاسلام والمسلمین محمدی گلپایگانی
رئیس دفتر مقام معظم رهبری درباره شهید عباس بابایی

سرشار از اخلاص بود...

چیزی که در یک کلمه می‌تواند برای همه جوان‌ها و نسل آینده ما نمونه و اسوه باشد اخلاص این مرد بود. اخلاص این مرد، نشان از ایمان سرشار وی بود؛ چیزی را که من در ایشان نیافتم، علاقه، توجه و فریفتگی به مادیات و زرق و برق دنیا بود. زندگی بسیار ساده‌ای داشت. بارها به من می‌گفت که هیچ وقت خمس بدهکار نمی‌شود و اصلاً مهلت نمی‌دهد، خمسی به گردش بيفتد و سرمایه از حقوقش به اندازه مخارجش برمی‌دارد و بقیه را می‌دهد در راه خدا.

وی همچنین مقداری پول در اختیار من می‌گذاشت و می‌گفت: «سربازهایی که در پادگان از نظر معیشتی در مضیقه هستند و ممکن است برای مخارج خود و رفت آمد مشکل داشته باشند پیدا کن و در اختیار آنها بگذار.» مرتب این پول را به من می‌داد تا این سربازها را شناسایی کنم و به آنها کمک کنم. شهید بابایی مخلصانه کار می‌کرد. وی انسانی عاشق پیشه بود؛ عاشق خدا، اهل بیت و حضرت ولی عصر (عج). وی چندین بار از من می‌پرسید که چگونه می‌شود امام زمان (عج) را دید؟ افراد و جوانانی که می‌خواهند مسئولیت بگیرند، باید مانند شهید بابایی خودشان را برای خدا وقف کنند و من، من نکنند. با توجه به جایگاه برجسته شهید بابایی در بین کارکنان نیروی هوایی، نقش ایشان را در ایام هشت سال دفاع مقدس و علی‌الخصوص در عملیات‌های نیروی هوایی چگونه می‌بیند؟ شهید بابایی تخصص و تدبیر را در هم جمع کرده بود. اوایل انقلاب برخی می‌گفتند، از مؤمنین کاری بر نمی‌آید و نمی‌شود تدبیر در کنار تخصص قرار بگیرد، اما شهید بابایی توانست با ایمان و تخصصی که داشت نشان دهد که این دو مکمل یکدیگر هستند.

شهید بابایی زمانی که با هواپیما پرواز می‌کرد، در حین عملیات و آموزش هوایی، از آن بالا روستاهای دورافتاده را در میان شیارها و دره‌ها شناسایی و موقعیت جغرافیایی این روستاها را ثبت می‌کرد. آنگاه پس از اتمام مأموریت، وقتی که در پایگاه استقرار می‌یافت، با ماشین قدیمی‌ای که داشت سوار می‌شدیم و مقداری غذا، آذوقه و وسایل زندگی مانند قند و چایی برای روستایی‌ها برمی‌داشتیم و از میان کوه‌ها و دره‌ها با چه مشکلاتی روبرو می‌شدیم تا برسیم به روستایی که از روی هوا شناسایی کرده بود. می‌رفتیم آنجا مردم روستاها من را با لباس روحانی و شهید را با لباس خلبانی می‌دیدند. این در صورتی بود که شاید آنها سال به سال با هیچ فرد روحانی و غریبه‌ای برخورد نمی‌کردند. خیلی برای روستایی‌ها جالب بود و شهید بابایی بعد از اینکه وسایلی را که آورده بودیم به روستایی‌ها می‌داد از آنها

عموم هم‌زمان شهید بابایی، تعهد، کاردانی و شجاعت ایشان را زیانزد می‌دانند. با توجه به این که حضرت عالی در آن برهه با ایشان ارتباط نزدیکی داشته‌اید، کدام یک از وجوه شخصیت وی برایتان مورد توجه بود؟

اولین برخورد من با شهید بابایی در آن مسجد بود و به گونه‌ای بسیار خاص. این نحوه آشنایی به گونه‌ای نبود که ایشان بیاید پیش من و خودش را معرفی کند. ما هر شب جلسه داشتیم و بعد از نماز چایی می‌دادیم. آبدارخانه‌ای در کنار مسجد وجود داشت و من از روز اول می‌دیدم جوانی می‌آید و در آبدارخانه می‌نشیند. او که کارش شستن استکان‌ها و وسایل چایی بود و به علت اینکه موهای سرش کوتاه بود فکر می‌کردم سرباز است، چون سرباز در پایگاه زیاد بود. تا اینکه روزی فردی به من گفت: «این آقا را که در آبدارخانه کار می‌کند، می‌شناسید؟ او از بهترین خلبان‌های نیروی هوایی است و از برترین خلبان‌های اف ۱۴ ایران است.» آن موقع درجه شهید بابایی ستوان بود. کاری که وی در آبدارخانه مسجد پایگاه انجام می‌داد به صورت داوطلبانه بود. برای من خیلی جالب بود. در همه جا خلبان نیروی هوایی ارتش اگر تنها گل سرسبد نباشد یکی از گل‌های سرسبد است، آن هم چنین خلبانی - چون نیروی هوایی، هم خلبان ترابری و هم خلبان شکاری دارد و بین شکاری‌ها هم اف ۱۴ بالاترین رده است. این امر موجب آشنایی من با شهید بابایی شد و روز به روز رابطه من با ایشان بیشتر شد تا این که به رفاقتی مهم و صمیمیتی والا بدل شد.

آبدارخانه‌ای در کنار مسجد وجود داشت و من نوعاً از روز اول می‌دیدم جوانی می‌آید و در آبدارخانه می‌نشیند که کارش شستن استکان‌ها و وسایل چایی بود و به علت اینکه موهای سرش کوتاه بود فکر می‌کردم سرباز است؛ چون سرباز در پایگاه زیاد بود. تا اینکه روزی فردی به من گفت: «این آقا را که در آبدارخانه کار می‌کند، می‌شناسید؟ او از بهترین خلبان‌های نیروی هوایی است و از برترین خلبان‌های اف ۱۴ ایران است.»

با تشکر از این که وقتتان را در اختیار ما قرار دادید. لطفاً در ابتدا از آشنایی‌تان با مرحوم شهید بابایی بفرمایید. آشنایی بنده با شهید بزرگوار، بابایی که چهره شناخته شده‌ای در میان افسران ارشد ارتش و از ستارگان درخشان دفاع مقدس بود به سال ۱۳۵۸ شمسی مربوط می‌شود. محل خدمت ایشان در پایگاه هشتم هوایی اصفهان بود و الان نیز این پایگاه به نام این شهید بزرگوار است. در تیرماه ۱۳۵۸، به دنبال برخی از مسایلی که در این پایگاه بود، حضرت امام خمینی (ره) بنده را مأمور کردند به عنوان نماینده خودشان در این پایگاه مشغول به خدمت بشوم. تقریباً حدود پنج ماه از پیروزی انقلاب می‌گذشت و من به عنوان اولین روحانی در پایگاه مستقر شدم و اولین کاری که انجام دادم ایجاد یک مسجد برای پایگاه بود. قبلاً چایی به نام باشگاه درجه‌داران بود که به علت وجود فضای مناسب و ساختمان‌های چینی که در کنار باشگاه وجود داشت، این مکان را تبدیل به مسجد کردیم و برنامه‌هایمان آغاز شد: برپایی نماز جماعت، ایجاد صندوق قرض الحسنه، عزاداری، برپایی جلسات گروهی و دیگر امورات مذهبی و اعتقادی، از جمله این برنامه‌ها بودند. این امور موجب شد جلسات بسیار گرم و پربرای تشکیل و پرسنل هرچه بیشتر شیفته اسلام و انقلاب شوند.

در برخورد با ایشان چه صفات متمایز می‌دیدید که اکنون نیروهای مسلح و جوانان ما بتوانند از آنها الگو بگیرند؟ در بین نیروهای مسلح، نیروی هوایی ارتش بیشترین خدمت را به انقلاب کرد و با آن حرکت تاریخی هماهنگی در مدرسه رفاه قبل از پیروزی انقلاب و بیعت با حضرت امام (ره)، این حرکت انقلابی کمر رژیم شاه را شکست. زیرا آنها روی ارتش سرمایه گذاری زیادی کرده بودند و تصور نمی‌کردند از این ناحیه ضربه بخورند و با حضور چندین هزار مستشار آمریکایی، تصور خطر از ناحیه ارتش نداشتند. به خصوص نیروی هوایی ارتش به عنوان یک قشر تحصیلکرده که دوره‌های تخصصی‌شان را در برخی رشته‌ها در خارج از کشور و به خصوص آمریکایی کرده بودند. به هر حال امید رژیم پهلوی با حرکت هماهنگی برپاد رفت. این سابقه در نیروهای هوایی وجود دارد و یکی از سندهای پرافتخار این نیرو است و این مسئله آن قدر برای رژیم شاه مهم بود که گفتند این عکسی که در روزنامه چاپ شده جعلی است. با این سابقه‌ای که در نیروی هوایی وجود داشت من به عنوان نماینده امام مشغول کار در نیروی هوایی شدم و با شروع کار من، پرسنل انقلابی نیروی هوایی دورم جمع شدند.

می پرسید که چه امکاناتی کم دارند. مثلاً روستایی‌ها می‌گفتند حمام نداریم و ایشان با پول خودش شروع می‌کرد برای آنها حمام می‌ساخت و من به چشم خود دیدم که بابایی برای ساختن حمام با پای خودش گل لگد مال می‌کرد، حمام را می‌ساخت و برای برق آن، به علت اینکه روستا برق نداشت، از پول شخصی خودش موتور برق سیار می‌خرید و روشنایی آنها را هم تامین می‌کرد که این پروژه حدود دو ماه طول می‌کشید. از مردم‌داری ایشان در آن شرایط حساس، آیا خاطراتی دارید؟ پایگاه در حاشیه شهر اصفهان قرار داشت و حاشیه نشین‌ها در اطراف یادگان حضور داشتند، به خصوص در کوی زینبیه که افراد مستضعف نشین در آن ساکن بودند. ایشان روزها می‌رفت افرادی را که وضع خوبی نداشتند و مشکل داشتند شناسایی می‌کرد و شب‌ها به‌صورت ناشناس می‌رفت ۲۰ خانواده‌ای را که شناسایی کرده بود برایشان مواد غذایی تهیه می‌کرد. نان، برنج، گوشت، نخود، لوبیا، قند و چایی را بسته‌بندی می‌کرد و سید سید عقب ماشین خود می‌گذاشت و تک و تنها به در منزل این افراد مراجعه می‌کرد و با زدن در خانه این افراد و گذاشتن سید غذایی دم در خانه‌ها، بدون اینکه افراد مستضعف ایشان را ببینند، به آنها کمک می‌کرد - همان کاری که امام سجاد (ع) می‌کرد. همین بود که حفاظت اطلاعات به ایشان مشکوک شده بود که بابایی شب‌ها تنها کجا می‌رود و بعد که ایشان را دنبال کرده بودند، متوجه قضیه شدند.

گاهی من و ایشان دو نفری برای کاری با یکدیگر به تهران می‌آمدیم. در هر یادگان هواپیماهایی مخصوص فرمانده است که اسم این هواپیماها بنانزا است. وی در این سفرها، اصرار می‌کرد که به من خلبانی یاد بدهد. مقداری هم ایشان به من آموزش خلبانی داد که در این اواخر و قبل از شهادت، من به اصطلاح خلبان‌ها سلو می‌کردم. در پرواز بابایی با خودش بقیچه‌های مانند روستایی‌ها که سر زمین می‌روند برمی‌داشت و در آن بقیچه مواد غذایی و ناهارش را می‌گذاشت. زمانی شهید بابایی این طور ساده و بی‌آلایش زندگی می‌کرد که فرمانده عملیات پایگاه بود و ده‌ها خلبان زیر نظر ایشان فعالیت می‌کردند. یا وقتی می‌آمدیم تهران و در فرودگاه مهرآباد می‌نخستیم، کنار چمن‌های یادگان، بقیچه نهارش را پهن می‌کرد و با هم غذا می‌خوردیم. بعضی‌ها که ایشان را می‌شناختند به وی می‌گفتند، جناب سرهنگ (به تازگی ایشان سرهنگ شده بود) چرا اینجا غذا می‌خورید، بفرمایید در مهمانسرا که شهید، با لپچه شیرین قزوینی خودش می‌گفت، همینجا خوب است که بعضی‌ها از این حرکت ایشان خوششان نمی‌آمد.

ایشان در زمان جنگ به معنای واقعی آرام و قرار و استراحت نداشتند و دائماً در حال رفت و آمد به جبهه‌ها بود. علاوه بر اینکه ایشان فرمانده نیروهای هوایی بود اما در زمین و در صف مقدم جبهه با فرماندهان زمینی ارتش و سپاه در رفت و آمد بود و جلسه داشت و حتی زمانی که شرایط مناسب نبود راه جنوب تا تهران را با ماشین و گاهی با هواپیمای بنانزا - با اینکه هواپیمایی مجهز نیست - ارتفاعات زاگرس را طی و رفت و آمد می‌کرد. اما از این نکته نیز نباید غافل شد که ایشان مأموریت‌های خطیر و نقش مهمی داشت که من باب ادای وظیفه عرض می‌کنم، کسی که باعث می‌شد، بابایی مأموریت‌های خود را به خوبی انجام دهد، همسر ایشان بود. همسر شهید بابایی در بدترین شرایط با سه بچه زندگی می‌کرد. این زن بزرگوار، هم‌زمان هم مادر و هم پدر بچه‌های شهید بابایی بود. آن هم نه در یک خانه مجلل و وسیع - در زمان طاغوت یکی از تبعیض‌های ناروایی که داشتند این بود که برای فرماندهان ارشد خانه‌های چند هزار متری در پایگاه‌ها می‌ساختند. هرچه مسوولین به شهید بابایی اصرار کردند که در یکی از این خانه ساکن شود وی قبول نکرد - بلکه در یک خانه درجه داری بسیار محقر که مساحت آن بسیار کم بود، زندگی کرد. و همسر این شهید بزرگوار با همه مشکلاتی که در آن زمان بود، مانند قطعی آب و برق، با چند

چیزی که در یک کلمه می‌تواند برای همه جوان‌ها و نسل آینده ما نمونه و اسوه باشد اخلاص این مرد بود. اخلاص این مرد نشان از ایمان سرشار وی بود؛ چیزی را که من در ایشان نیافتم، علاقه، توجه و فریفتگی به مادیات و زرق و برق دنیا بود.

بچه زندگی می‌کرد و با همه مشکلات کنار می‌آمد تا این مرد بتواند به وظیفه خودش عمل کند.

بابایی در منزل تلویزیون نداشت و آن را به درجه‌دار دیگری که تلویزیون نداشت اهدا کرد. وی نقشی اساسی در اطرافیان‌ش داشت. آموزگار و معلم بود و با رفتار و کار خود، به دیگران درس می‌داد. ضمن این که کاملاً در کار تخصصی خودش وارد بود و به آن اشراف کامل داشت.

از جمله ویژگی‌های آن بزرگوار ابتکار‌اتش بود. در این باره نیز می‌فرمایید؟

یکی از کارهایی که ایشان کرد، این بود که هواپیمای اف ۱۴ را از حالت پدافند به بمب باران تبدیل کرد. در هواپیمای اف ۱۴ برای پوشش هوایی از موشک‌های فونیکس استفاده می‌شود که موشک‌های بسیار گران‌قیمت و پیشرفته است و شهید بابایی با ابتکار خودش و پشتیبانی دوستان فنی اش، اف ۱۴ را در حالت بمب باران قرار داد. یعنی برای اولین بار در تاریخ تولید اف ۱۴ - حتی در کشور سازنده خودش هم این کار را نکرده بودند - هم پدافندی بود و هم بمب باران‌کننده. در اواخر جنگ از این هواپیما به علت تغییرات مناسبی که روی آنها انجام شده بود در تمامی زمینه‌ها استفاده شد.

ایشان کار بسیار مهم دیگری که داشت، این بود که خلبان‌های همکار خودش را برای جنگ می‌ساخت. خلبانی داشتیم که مانند شهید بابایی در عملیات‌ها حضور نداشت و گاهی موضع دیگری را می‌گرفت و خود شهید بابایی به عنوان فرمانده او، گاهی با او درگیر می‌شد. اما بر اساس رفاقت، معاشرت و



صمیمت ایشان کاری روی این خلبان کرد که این خلبان شد یکی از خلبان‌های بسیار ارزشمند و آنچنان به جنگ ادامه داد تا شهید شد. نحوه شهادت این خلبان نیز خیلی جالب است. این خلبان در پهنای خلیج فارس مأموریت انجام می‌داد و به عنوان خلبان اف ۱۴ مأموریت داشت تا از حمله به نفتکش‌های ایرانی در خلیج فارس جلوگیری کند. در مواجهه‌ای که با هواپیمای دشمن رخ داد متوجه شد که هواپیمای دشمن در حال نزدیک شدن به وی است، به علت اینکه از موشک‌های فونیکس که گران‌قیمت است استفاده نکند و بتواند با نزدیک شدن به هدف از موشک‌های دیگر هواپیما استفاده کند با دشمن در فاصله نزدیک درگیر می‌شود که این درگیری موجب شهادت ایشان شد و تاکنون پیکر پاک این شهید پیدا نشده است.

پرسنل نیروی هوایی در دلدل‌ها، مشکلات، گرفتاری‌ها و خواسته‌های خود را به شهید بابایی می‌گفتند و ایشان تا حد امکان به امورات آنها رسیدگی می‌کرد.

بابایی بر همین اساس از یک محبوبیت ویژه‌ای در میان پرسنل، همکاران و در این اواخر در کل نیروهای مسلح ارتش و سپاه داشت و همه او را به عنوان فرمانده بسیجی پرتوان، نیرومند و مدیر می‌شناختند.

یکی از صفات بارز آن شهید عزیز ساده‌زیستی و دستگیری از ضعف‌ها بود. به عقیده شما اکنون در نیروهای مسلح این صفات و خصوصیات مورد توجه جدی هست؟

تا آنجایی که اطلاع دارم در نسل جدید نیروهای مسلح کم و بیش همان روحیه زمان جنگ وجود دارد. اما شرایط تغییر کرده و همه کارها به‌صورت سازمانی انجام می‌شود.

زمانی که من در سال ۵۸ به پایگاه اصفهان مأمور شدم این پایگاه تبدیل شده بود به پایگاه اصلی منافقین در ارتش و یک چهره‌هایی، تحت عناوین فریبنده، در آنها نفوذ پیدا کردند که به همه پایگاه‌ها و یادگان‌ها خط می‌دادند. شعار ارتش بی‌طبقه توحیدی را می‌نوشتند و تابلو می‌کردند و در تظاهراتشان می‌گفتند. ما چه کشیدیم از دست اینها و برای مبارزه با این حرکت یک جریان منسجم نیمه مخفی داشتیم. ما در پایگاه جمعی بودیم تحت عنوان انجمن اسلامی که یکی از اعضای اصلی آن شهید بابایی بود و تعداد دیگری که هم اکنون نیز هستند. در نیروی زمینی مستقر در اصفهان که مرکز توپخانه بود، شهید صیاد شیرازی و در سپاه رحیم صفوی بود. ما جلسات مستمری با یکدیگر داشتیم. گاهی در منزل ما و گاهی در منزل صیاد شیرازی و گاهی هم در بیرون، بررسی و مذاکره می‌کردیم که چگونه حرکات آنها را خنثی کنیم. آن وقت هم اوج اقتدار بنی صدر بود. بنی صدر فرمانده کل قوا بود و کسی جرأت نمی‌کرد علیه او حرفی بزند و آن جریان‌ها منافق پشت او بودند. خیلی‌ها بعداً متوجه شدند اشتباه کرده‌اند.

در جلسات بریفینگ، قرآن خوان ما شهید بابایی بود و خودش می‌گفت: «من روضه خوان هم هستم و حتی بالاتر حتی وی می‌گفت من تعزیه خوان هم هستم و نقش علی اکبر را بازی می‌کنم.» وقتی به قزوین می‌رفتند که سری به پدر و مادر خودشان بزنند، در آنجا نقشی بازی می‌کردند و فکر می‌کنم راز و رمز بزرگ ایشان همین است.

به‌هر حال، ما هر چه داریم از اهل بیت داریم. اگر قرآن هم داریم از اهل بیت است، چون باب آشنایی ما هم از اهل بیت است. هر چه ارتباط قوی‌تر باشد چشمه‌های ایمان در وجود انسان روشن‌تر می‌شود. شما اگر می‌بینید، کشور ما در سایه ولایت فقیه به چنین جایگاه، قدرت، شوکت و رشدی رسیده است، چهار ستون بدن این کشور سالم است و در دنیا خیلی حرف داریم و به گوش مردم جهان آشنا و مورد قبول است. علت اصلی آن ارتباط مردم ایران با اهل بیت است و شهید بابایی هم از این ویژگی برخوردار بود و در همه جلسات روضه خوانی شرکت داشت و می‌دیدم که اشک می‌ریخت. ■